



## خاطرات روزنامه‌نگاری

### نگرشی به مطبوعات بعد از انقلاب ۵۷

حبيب کریمي

اشارة

باخت. روزنامه مردم ارگان حزب توده که هر آنچه بدیختی، عقب‌ماندگی، فقر و نکبت، ادبیات و بیچارگی مردم ایران از آغاز پیدایش این فرقه بر سر ملت ایران فرود آمد.

وجود این گروه و دار و دسته و رهبران و حامیان و علاقه‌مندان و هوایخواهان خائن و جاسوس دو بلوک غرب و شرق آمریکا و شوروی بود و بس!

روزنامه‌هایی هم مثل چلنجر و چندتایی دیگر هم که پس‌ماندهای افکار و عقاید حزب توده را منتشر می‌کردند در منظر مردم قرار گرفتند، خاصه جوان‌هایی که شور انقلابی داشتند و نمی‌دانستند که واپس‌گرایان و خاننیزی مثل تودهایها و کمونیستها چه در سر دارند و اینک که به اصلاح راه باز شده است و جاده دراز و نصیری ملعون، در صحنه نیست، بگذار تا می‌توانند اذهان جوانان و انقلاب‌جویانی را که ۱۷ شهریور خوین و ۱۳ آبان ننگین را در میدان زاله و دانشگاه تهران دیده‌اند و خشم آنها از حکومت شاه به اوج رسیده، آنها نیز از این آب گل آسود ماهی‌سفید و قزل آلا صید کنند و مردم و مشی ننگین و پوسیده خود را تحت‌لوای همراهی با انقلابیون به آنها "حقنه" کنند.

به هر تقدیر در سطور بعد به نشریات، روزنامه‌ها و مجلاتی که از آغاز سال ۱۳۵۸ نمایان شدند می‌پردازیم، گرچه باید متذکر شد که ممکن است نام بسیاری از نشریات عنوان شود که دلالت بر

بهنود که سردبیر روزنامه آیندگان بود و فرار برخی از مدیران نشریات مثل باقر شریعت مدیر مجله تهران اکنون می‌ست و اخراج فرهاد مسعودی از اطلاعات و جایگزینی برادرش بهرام مسعودی نه البته در تحریریه بلکه در شرکت ایران چاپ و گزینش شورای سردبیری در اطلاعات با حضور افرادی مانند غلامحسین صالحیار همان کسی که تیتر «شاه رفت» را بر تارک صفحه اول روزنامه اطلاعات نشاند و دهها مخفی شدن و در خانه‌ماندن مدیران و سردبیرانی که به‌نحوی از انجاء در حکومت محمد رضا شاه پهلوی، عامل و دست‌نشانده... بودند و در این میان نشریات و روزنامه‌هایی بر پیشخوان دکه‌های روزنامه‌فروشی نمایان شدند که تا قبل از هفده شهریور ۱۳۵۷ نام بردن از آنها مصادف با بازداشت، حبس، حصر و... بود.

در آن ایام هر ایرانی، خاصه تهرانی‌ها، از پاماد تا شام در گذر از کنار دکه‌های عرضه مطبوعات با حجم وسیعی از روزنامه‌هایی مواجه می‌شدند که تا قبل از دوره پنج ماهه اوج روزهای پیش از سرنگونی حکومت شاه، چنین روزنامه‌ها و نشریات و جرایدی را در جمع پیشخوان دکه‌های روزنامه‌فروشی نمی‌دیدند.

امثال "باخت امروز"، روزنامه‌ای که مدیر آن مرحوم دکتر حسین فاطمی، آن را در مردم ایران در راه استقرار یک دولت مردمی و میهنی (دکتر مصدق) جان خود را بعد از کودتای ۲۸ مرداد همایون در روزنامه آیندگان و برکناری مسعود

آنچه در پی می‌آید حاصل سی و چهار سال حضور مستمر در رسانه‌های نوشتاری بعد از انقلاب ۱۳۵۷ است که با گذر از بهمن و اسفند ۵۷ نگرشی به مطبوعات از آغاز سال ۱۳۵۸ تاکنون مورد توجه است.

گرچه قبل از تحقق انقلاب و در دوران حکومت‌های شریف امامی، ازهاری و بختیار تا سرنگونی حکومت پهلوی و تا آغاز سال ۱۳۵۸ به غیر از ایامی که مطبوعات در توافق بودند و مدیران، سردبیران و نویسندهای در حصر و حبس بهسر می‌بردند. روزنامه‌های روزنامه، مجلات، ماهنامه و شبانه بسیاری توسط گروه‌های مختلف سیاسی، دینی و اجتماعی قدیرافراشتد و دقیقاً زمان به دوران خروج رضا شاه از ایران برگشت که تودهای، کمونیستها و جمهوهای متعدد و البته بداندیشان چپ، حتی پوپولیستها... از مخفی‌گاه‌های خود بیرون آمدند و به انتشار انواع و اقسام جراید و مطبوعات مبادرت نمودند.

آنچه در این مرحله نمایان است آنکه در دوران قبل از سرنگونی حکومت شاه و به عبارتی برکناری جمشید آموزگار و بر سر کار آمدن دولت شریف امامی و سپس حکومت نظامی و استقرار ارشبد "ازهاری" در کاخ نخست وزیری و آمدن بختار برای پست نخست وزیری؛ روزنامه‌ها و مجلات در حال انتشار، دچار تحولات بسیار شدند. مهم‌ترین آنها خلع یید از مدیریت داریوش همایون در روزنامه آیندگان و برکناری مسعود

چاپ رسیده، برای فروش کاغذهای زائد در انبار خود مزایده‌ای برپا می‌کند که شرایط و حدود و شعور مناقصه قانونی بوده و سرمایه‌گذاران و بانیان روزنامه بامداد که سرآمد همه آنها منصور رهبانی بوده با امضاء صورت جلسه و رعایت همه شرایط و ضوابط قانونی در جلسه مزایده برنده می‌شوند و کاغذها در قبال چک بانکی به روزنامه بامداد تسلیم می‌شود و هنگامی که داشجویان به استناد رشته رشته شده سفارت آمریکا دسترسی پیدا می‌کنند، مدارکی دال بر در اختیار قراردادن کاغذ توسط سفارت آمریکا به روزنامه بامداد می‌یابند و همین امر باعث خشم داشجویان انقلابی می‌شود و آنها روزنامه بامداد را سرپرده دولت آمریکا تلقی نموده و محل روزنامه را اشغال و لباس شخصی‌ها که بی‌تردید از عوامل باقی‌مانده حزب توده و فدایی اکثریت و اقلیت و منافقین بودند با استفاده از این

رویداد، محل روزنامه را به آتش می‌کشنند و ابزار و وسایل آن را درهم و نایبود می‌کنند و نماز فتح در آن محل استیجاری برگزار می‌نمایند! گرچه در طول مدت انتشار روزنامه بامداد که با اقبال و استقبال مردم رویه‌رو بود، بارها شنیده شد که روزنامه جمهوری اسلامی که به سردبیری میرحسین موسوی (قبل از انتصاب به وزارت امور خارجه) و بعد به نخست وزیری انتشار می‌یافتد، با انتشار مقالاتی روزنامه بامداد را عامل سازمان جاسوسی آمریکا قلمداد می‌کرد و شاید تداوم این مقالات و مواجه شدن با استناد مربوط به فروش کاغذ به بامداد، آتش تحریک داشجویان را شعله‌ور ساخت و نیروهای خودسر و لباس شخصی هم که بی‌تردید آشخور آنها از احزاب حزب توده و فدائیان اقلیت و اکثریت و منافقین بود ازین رویداد سوء استفاده نموده و بامداد را از حرکت بازداشتند با این توضیح که قبل از اشغال سفارت آمریکا، همچنان که در سطون فوق آمد، روزنامه بامداد چند بار که آن‌هم به تحریک مقالات میرحسین موسوی سردبیر وقت روزنامه جمهوری اسلامی صورت پذیرفت مواجه با بمب‌های دستی در محوطه محل روزنامه گردید گرچه این بمب‌گذاری‌ها آسیبی به هیات تحریریه نرساند، اما باعث خرابی دستگاه تلکس و بروز ضایعاتی در محل عملیات تحریریه و اثاث و ابزار داخل محل هیات تحریریه گردید و در آن ایام بخی از اعضاء شورای انقلاب از جمله

## دیروز ملت کاخ ۵۷ سال ظلم را ویران کرد



کادری قوی، مجهر و توانمند داشت توانست در بین مردم آن هم بعداز انقلاب جای خود را باز کند.

این روزنامه تا قبل از تعطیلی و در ایامی که سفارت آمریکا تحت استیلای داشجویان قرار داشت چند بار با تهاجم لباس شخصی‌ها و گروههای تندر و داشجویان انقلابی مواجه شد و در ساعات بعد از کار تحریریه عواملی محل آن را به آتش کشیدند و بمب‌گذاری کردند، به طوری که ایرج زارع، کاریکاتوریست مشهور که از همکاران روزنامه توفیق در قبل از انقلاب بود و آن ایام کاریکاتورهای را برای روزنامه بامداد بر حسب سوژه‌ها ترسیم می‌کرد چند بار نام بامداد را در قالب کاریکاتوری تحت عنوان «بمب‌دار»! تغییر داد

که در صفحه اول روزنامه چاپ شد!

آن چنان که از گفته‌ها و نوشته‌ها در آن ایام و در روزنامه‌های تندر مثل جمهوری اسلامی و کیهان حاصل گردید، داشجویان غالب بر سفارت آمریکا در تهران به استناد دست یافتدند که کاغذ مورد استفاده روزنامه بامداد را سفارت آمریکا تامین می‌نموده اما آنچه که از اسبقی مدیر مالی و اداری روزنامه بامداد در فردا به آتش کشیدن محل روزنامه بامداد و تعطیلی آن و تسخیر محل استیجاری روزنامه در کوچه زرتشنیان واقع در خیابان حافظ تقاطع جمهوری (یوسف آباد) مستفاد شد، سفارت آمریکا قبل از تسخیر توسط داشجویان و در آغاز انقلاب، در یک آگهی مزایده که در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات آن دوران به

جبهه‌گیری نیوده و فقط ذهنیت نویسنده بیش از این بارای یادآوری آنها نیست و امید که در نظر آید.

### روزنامه بامداد

این روزنامه که اعضاء تحریریه آنرا، گروهی از نویسندهای خبرنگاران، گزارشگران و کاریکاتوریست‌های روزنامه‌ها، نشریات و جراید قبل از انقلاب تشکیل می‌دادند به مدیریت و سردبیری علیرضا (منصور) رهبانی که در گذشته با روزنامه‌های اطلاعات، مردم (وابسته به حزب مردم به رهبری - پرفسور عدل متخصص قلب)، آیندگان ... بهطور يومیه و مرتب و منظم تا قبل از ورود داشجویان به سفارت آمریکا در تهران بازداشت کارکنان سفارت مزبور انتشار می‌یافت از جمله نشریات بعد از انقلاب و آغازین روزهای سال ۱۳۵۸ بهشمار می‌رود.

این روزنامه دارای به اصطلاح سرویس‌های خبری، اقتصادی، هنری، سیاسی،

ورژشی، شهرستان‌ها، مقالات خارجی ... بود که هر سرویس دارای دبیری بود که تا آنجا که در ذهن باقی است سرویس سیاسی به دبیری ناصر ملک‌محمدی و همکاری مهدی شرف‌الدینی، سرویس ورزشی با همکاری ایرج و تورج لارودی، وصال روحانی، سرویس هنری با حضور آیدین آزادشلو و دکتر امید روحانی (پژشک بیهوشی) و مريم موسوی، سرویس اقتصادی با همراهی علی محمد ضابطی، سرویس اجتماعی با کمک دکتر حسین تبریزی که اخیرا فوت نمود، سرویس شهرستان‌ها به دبیری مرحوم عباس صالحون و همکاری راقم این سطور، محسن روشن که بعدها صدابردار مجموعه تلویزیونی امام علی (ع) شد، محمد اوزی که پس از تعطیلی بامداد مدت‌ها تهیه‌کننده برنامه صح جمعه رادیو بود و شکوه قاسمی‌ها همدانی که بعدها به مجله کیهان بچه‌ها رفت و شاعر شد و برای کودکان شعر گفت و سپس با همسرش احمد غلامی مجله شباب را منتشر کرد و محمود ورام برادر همسر رهبانی که اینک در پاریس مغازه بقالی دارد! سرویس مقالات با همراهی علی‌اصغر ضرابی که قبل از انقلاب با مجلات فردوسی و امید ایران همکاری می‌کرد. روزنامه بامداد نو در سال های ۵۸ و ۵۹ از جمله نشریات موفق یومیه بود که فروش روزانه آن تا حدود ۵۰۰ هزار پیش می‌رفت و به لحاظ آنکه

این میان روزنامه بامداد هم گهگاه آماج حملات این دو نفر قرارمی گرفت اما بنی صدر نه به اندازه میرحسین موسوی که بامداد را به گفته‌ای "دشمن پشت‌صلب" خود می‌دانست و تا تابودی کامل بامداد از پای نشست - با بامداد دشمنی نداشت و راقم این سطور زمانی که بنی صدر عضو شورای انقلاب بود و دوست داشت که با همه روزنامه‌ها، جراید و مطبوعات آشنا شود و نامی از او به تناوب در رسانه‌های نوشتاری درج گردد به اتفاق دوست دیگری از اهالی مطبوعات به دیدار او در دفترش که در ابتدای کوچه گلfram واقع در خیابان



آفیقا (جردن سابق) قرار داشت رفتیم، بنی صدر در آن دیدار از انتشار قریب‌الواقع روزنامه‌ای یاد می‌کرد و خواستار همکاری ما دو نفر شد که من بهعلت آنکه کار دولتی داشتم و باید به گفته او از آغاز صبح در دفتر وی حضور می‌یافتم سر باز زدم و دوستم نیز همچینین و چون به‌واقع اکثر شاغلان در مطبوعات قبل از انقلاب هم دارای دو شغل بودند زیرا پرداختی مدیران مطبوعات کافی هزینه‌های زندگی را نمی‌کرد و اکثرها در تحریری مطبوعات قبل از انقلاب یا معلم بودند یا کارمند!

#### روزنامه صبح آزادگان

از دیگر روزنامه‌هایی که در روزهای بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، روی پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها قرار گرفت، روزنامه «صبح آزادگان» یا به‌واقع جانشین روزنامه آیندگان بود، روزنامه‌ای که پرداختن به تعطیلی آن با ماجراهی مفصلی مواجه لشست که از حوصله این نوشته خارج است.

به‌طور خلاصه این روزنامه با مدیریت و سردبیری ابوالقاسم سرحنجی‌زاده در محل سابق روزنامه آیندگان و با استفاده از امکانات وسیع چاپخانه یادگار که متعلق به روزنامه آیندگان بود انتشار یافت. ناگفته نماند که راقم این سطور در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ با ابوالقاسم

#### روزنامه جمهوری اسلامی

این روزنامه همان‌طور که در سطور فوق آمد، به سردبیری میرحسین موسوی (تا قبل از تصدی وزارت امور خارجه و بعد نخست‌وزیری) به صورت یومیه انتشار می‌یافت و به گفته یکی از صالحان روزگار روزنامه بامداد را رقیب خود می‌دانست و بر همین اساس تا آنجا که می‌توانست و قلم اجازه می‌داد عوامل روزنامه بامداد را عامل (CIA)، طرفدار چیزهای کمونیستی، جدائی طلبان و ضددهن و اسلام قلمداد می‌کرد!!

#### روزنامه انقلاب اسلامی

این روزنامه به مدیریت و سردبیری ابوالحسن بنی صدر عضو شورای انقلاب و نور چشم انقلابیون زمان انتشار یافت.

بنی صدر تا قبل از تصدی وزارت امور اقتصادی و دارایی و سپس ریاست جمهوری و البته در دوران نخست ریاست جمهوری مورد توجه و اقبال مهر انقلابیون قرار داشت و بر همین اساس ۱۴ میلیون رای تحصیلی او از مردم وی را چنان شیفته و برفرار آسمان و ابرها فرو برد که در برابر آن همه استقلال و حمایت چنان سرگون شد که بهنچار به همراه نامردی چونان رجوی (که بعدها به صدام عفلقی پناه برد) از ایران فرار کرد.

جنگ مقاله‌ای و نوشتاری بنی صدر و میرحسین موسوی در اوایل انقلاب و در دو روزنامه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی راقم این سطور را به یاد جنگ زگری، عباس مسعودی و مصطفی مصباح‌زاده مدیران روزنامه‌های اطلاعات و کیهان انداخت؛ که این دو با آنکه آب‌شکران از حکومت شاه بود و در مقام سنتوری از آلاف و الوف فراوان و امتیازات بی‌شمار برخوردار بودند برای سرگرمی و در بی‌خبر گذاشتن مردم به ذکر اطلاعات و ارجایی مبادرت می‌نمودند که آن سرش ناپیدا بود.

گرچه نویسنده این مقالات به‌واقع مسعودی و مصباح‌زاده نبودند، بلکه در اطلاعات احمد احرار و در کیهان عبدالرحمن فرامرزی بودند که تحت عنوان سردبیری به جای مدیران دو روزنامه و البته با نظرات آنها به یکدیگر می‌تاختند.

در هر صورت جنگ مطبوعاتی بنی صدر و میرحسین موسوی مدت‌ها زباند مردم بود و آنها برای فروش روزنامه‌های خود هر روز اسناد و مدارکی را به چاپ می‌رساندند که برای مردم روزنامه‌خوان آن زمان جالب بود و البته که در

مرحوم دکتر عزت‌الله سحابی که بعدها مدیر مجله «ایران فردا» شد به همراه آقای میرسلیم (عضو فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام) که آن موقع عهده‌دار ریاست شهریاری وقت بود برای دلジョیی از هیات تحریریه به محل روزنامه آمدند و آن اعمال را تقبیح نمودند!!

\*\*\*

۱ ناوشته نماند که میرحسین موسوی که در اول آذرماه سال ۱۳۴۵، دانشجوی سال پنجم دانشکده معماری هنرهای زیبای دانشگاه تهران بود و بیست و پنج سال داشت، نمایشگاهی از آثار طراحی و نقاشی خود را در تالار قندریز (که به‌یاد منصور قندریز مرحوم) مقابل ضلع جنوبی دانشگاه تهران برپا شده بود، با حضور بسیاری از هنرمندان، نویسندها، خبرنگاران و شاعرانی امثالی احمد شاملو، معمومه سیحون و... عرضه نمود.

در تالار قندریز که با هزینه شخصی جودت و پاکیزه دو جوان هنردوست آن زمان اداره می‌شد هر از چندگاهی نمایشگاهی این چنینی برپا می‌شد و در روز افتتاح نمایشگاه میرحسین موسوی: جزوی ای به تماشگران تسلیم شد که در آن ضمن معرفی میرحسین موسوی آمده بود: «او مرد تازه‌ای است که به میدان آمده و قادر مسلم آنکه سلاحی در دست دارد و بوندگی یا کندی این سلاح چندان اهمیتی ندارد، بلکه مهم آن است که او چگونه عمل می‌کند».

آنچه در فوق آمده بگرفته از نوشتہ‌ای بود که راقم این سطور در صفحه هنری روزنامه آتشگ که در سال ۱۳۴۵ انتشار می‌یافت و روزهای پنجشنبه هر هفته در این صفحه حلوی مطالب هنری اعم از سینما، تئاتر، تلویزیون، موسیقی و... بود به رشته تحریر در آوردا

**تحول افکار**  
عموی  
جهان پنهان  
مبارزه  
ایران  
با آمریکا

**در صورت حمله آمریکایه حاک ایران**  
**جاههای نفت خاوریانه منفجی سود**



دیگر از دوستان وی را به عنوان عضویت در حزب ملل اسلامی و به اتهام توطئه عليه نظام شاهنشاهی بازداشت کردند. از آن سال تا ۱۳۵۸ - سرحدی زاده را که در زندان بود ندیدم تا آنکه در فهرست اسامی آزادشدگان از زندان، نام او را دیدم و در همان ایام که در جمع شورای نویسندگان مجله "تهران اکنومیست" که بعد از فرار دکتر باقر شریعت مدیر مجله که نماینده مجلس از گناباد بود، حضور داشتم و البته راجع به این مجله هم که قبل و بعد از انقلاب تا مدتی انتشار یافت خواهم نوشت) جزو روزنامه‌هایی که منتشر می‌شد - هر روز "صحیح آزادگان" را می‌دیدم که محل تحریریه آن در ساختمان سابق روزنامه آیندگان واقع در خیابان جمهوری، مقابل مسجد سجاد مستقر بود و نام چاپخانه آنهم همان چاپخانه یادگار بود که در پل جنوبی ساختمان روزنامه آیندگان قرار داشت و در ذیل شناسنامه روزنامه صحیح آزادگان درج شده بود و صد البته همان گونه که چندی قبل در مجله گزارش نوشتم، سرحدی زاده در زمان وزارت (وزیر کار و امور اجتماعی) و کالت در مجلس، منکر هرگونه دوستی با من شد و صدالبته من هم هیچ درخواست و تقاضایی از او نداشتم.

ادame دارد ...



**جهان در هفته‌ای گذشت**

شاهد آیت‌الله دستیگر برگزیده اعمال نائین از زاده

مزبور اضافه شوند علاوه بر آن براساس قرعه‌کشی بالای سر تعدادی از دانشآموزان شماره‌هایی چاپ می‌شد و به آنان جوایزی که اکثراً بخورداری از اشتراک رایگان مجله "تهران مصور کوچولوها" تعلق می‌گرفت در این راستا به ابوالقاسم سرحدی زاده که یکی از آن دانشآموزان بود، ششم ماه اشتراک رایگان اهداء شد. من و ابوالقاسم هر دو مشترکاً مجله مزبور را از آغاز تا انتهای صفحات انتهایی آن می‌خواندیم و همین اثر به رابطه دوستی‌مان شدت بخشید.

در یکی از شب‌های جمعه سال ۱۳۴۹ که نشست قرآن‌خوانی در منزل ابوالقاسم سرحدی زاده برپا شد، بعد از ختم قرآن ناگهان در میان سفره نان، حلو و خربما، که در پایان قرآن‌خوانی از حضار پذیرایی می‌شد، تفنگی را دیدم که تعجب یک جوان ۱۵ ساله مثل من را بهشدت افزایش داد، چرا که برادر بزرگ ابوالقاسم، حضار را با چگونگی کارکرد این اسلحه آشنا کرد و حتی چشم‌بسته آن را باز و بسته نمود.

شب هنگام زمانی که به خانه آمدم موضوع را برای روان شاد پدرم بازگو کردم، او که مردی باتجریه و به اصطلاح استخوان خردکرده‌ای بود، مرا از رفتن به نشستهای آنچنانی منع کرد چرا که آن فقید سعید خود در گذشته از افسران انتظامی شاغل در بانک ملی بود که حادث ۳۰ تیر ۱۳۳۰، کودتای پدرمردمی ۲۸ مرداد و ۱۳۳۲ را زندیک دیده بود. در هفته بعد که ابوالقاسم مرا در نشست خود ندیده، به درب منزل من آمد و علت را جویا شد و به او گفت که فرستت به دست نیامد تا در آن نشست حضور یابم. چند روز بعد، پدرم وقتی به منزل آمد گفت: ابوالقاسم و برادر او و عده‌ای

سرحدی زاده در مدرسه ابتدایی خواجه و کلاس‌های پنجم و ششم همکلاس بودم و این مورد باعث دوستی و روابط خانوادگی تا سال ۱۳۴۹ گردید، البته سرحدی زاده از سال ۱۳۳۷ محل تحصیل خود در دوره اول دبیرستان (سیکل اول) را در دبیرستان دکتر یادگار در خیابان خوش گذراند و من در دبیرستان جلوه در خیابان اسکندری جنوبی به تحصیل پرداختم، اما دوستی‌مان با یکدیگر ادامه داشت.

خانواده سرحدی‌زاده هر از چند گاهی خاصه شب‌های جمعه نشست ترتیل و قرآن‌خوانی برپا می‌کردند و ابوالقاسم هم از همکلاسی‌های خود، مثل من دعوت می‌نمود تا در این نشست ها حاضر باشیم.



در سال‌های ۳۵ و ۳۶ که در مدرسه خواجه بودیم، مجله "تهران مصور مبارز" به انتشار ضمیمه‌ای به نام "تهران مصور کوچولوها" می‌کرد که هر از چند گاهی گزارشگر و عکاس مجله به مدارس می‌رفتند و از دانشآموزان کلاس‌های مختلف عکس تهیه می‌شد و با مدیر و ناظم مدرسه و تنی چند از بچه‌ها مصاحبه به عمل می‌آمد و در شماره‌های بعد از این گزارش چاپ می‌شد و به رایگان یک نسخه به همه دانشآموزان اهدای شد تا آنها به جمع خوانندگان بعدی نشريه

**برای اشتراک ماهنامه گزارش**  
لطفاً فرم صفحه ۱۶ را تکمیل و ارسال نمایید.  
با تلفن ۰۷-۸۸۸۳۳۹۹۳ (خانم لطفی) تماس بگیرید.

**گزارش**